



## ما از پی سنایی و عطار آمدیم

شعر انقلاب، آغازگر فصلی نو در تاریخ شعر عرفانی

سید سعید موسوی

خشک می‌شود و فرو می‌ریزد.

سنایی با این کار در ساحت شعر فارسی دوران‌سازی کرد و آغازگر شعر عرفانی در سبک خراسانی شد. او که شاعری شیعی بود و شیفتگی فوق‌العاده به امیرالمومنین و ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) در اشعار او مشاهده می‌شود، خود اهل سلوک بود و صرفاً به مفاهیم مکتوب و ناآزوده دل نمی‌بست، تا جایی که در اواخر عمر با پای برهنه راه می‌رفت و به خود اجازه نمی‌داد با کفش روی زمین، که مقدس است، قدم بگذارد.

### عطار و شعر عرفانی مردمی

هم‌زمان با مرگ حکیم سنایی غزنوی، عطار متولد می‌شود که ادامه‌دهنده‌ی راه اوست. برای سنایی و عطار شعر محملی برای ارائه‌ی اندیشه‌هایی است که نهایتاً منجر به رستگاری بشر می‌شود. در این نگاه، شعر، بازی با کلمات و زیبایی صرف نیست، بلکه بستری است برای انعکاس حقایقی که در نثر امکان جلوه‌گری این مضامین و نکته‌های سر بسته وجود ندارد. اما عطار این راه را با یک تفاوت عمیق ادامه می‌دهد و آن این است که او شعر را از مدرسه و دربار خارج می‌کند و به میان مردم می‌آورد. عطار شعرش را به ساده‌ترین شکل عرضه می‌کند تا تمامی مردم مخاطبان آن قرار گیرند، نه فقط عده‌ی خاصی که می‌توانند نکته‌های شعری و واژه‌های ثقیل را درک کنند. سنایی بسیار فاخر شعر می‌گفت و حتی خواندن آثار او، مانند *سیرالعباد الی المعاد* و *حدیقه‌الحقیقه*، بسیار دشوار است، چه رسد به درک آن. اما عطار به سادگی زبان دست می‌یابد و لذا مخاطبان فراوانی پیدا می‌کند و آثار او، مانند *منطق‌الطیر*، *الهی‌نامه*، *اسرارنامه*، و *هیلاج‌نامه* عمومیت می‌یابد و با این کار شعر عرفانی مردمی می‌شود.

### مولوی

بعد از عطار، مولوی، که هم به عطار و هم به سنایی ارادت زیادی داشته است، این راه را ادامه می‌دهد. این ارادت در جای‌جای *دیوان شمس و مثنوی معنوی* نمایان است. برای مثال مولانا می‌گوید: «عطار روح بود و سنایی دو چشم او / ما از پی سنایی و عطار آمدیم» یا «اگر عطار عاشق بُد سنایی شاه و فائق بُد / نه اینم من نه آنم من که گم کردم سر و پا را». حتی *مثنوی معنوی* براساس *حدیقه‌الحقیقه* و *الهی‌نامه* و به درخواست دوستان مولوی نوشته می‌شود.

### بیدل و شعر عرفانی در سبک هندی

رود خروشان شعر عرفانی با حافظ و جامی ادامه پیدا می‌کند تا وارد سبک هندی می‌شود و شاعری مثل بیدل دهلوی ظهور می‌کند که شیفته و عاشق مولوی و عطار و سنایی بوده است و در یکی از مثنوی‌هایش این ارادت به وضوح دیده می‌شود: «عمل چیست؟ عین معانی شدن / اگر عاملی می‌توانی شدن // به جیب تحقّق ندز دیده سر / ز شعر سنایی گریبان مدر // به طرزی یقین تا نبخشی نوی / به افسانه نتوان شدن مولوی // اگر مولوی درس عطار خواند / مپندار در وهم و پندار ماند // کلامش گواه همین است و بس / دلیل یقین هم یقین است و بس // ز سر دل آنان که دم می‌زنند /

### اشاره

برخی درخت تناور انقلاب اسلامی را با قارچ اشتباه می‌گیرند! گمان این جماعت به ظاهر طرفدار انقلاب اسلامی این است که انقلاب ناگهان از زیر خاک سر بر آورد، بی‌آنکه ریشه‌ای و عقبه‌ای داشته باشد. این افراد با هر آنچه پیش از انقلاب است به عنوان پدیده‌ای که نمی‌تواند ربطی به انقلاب و پدیده‌های برآمده از آن داشته باشند برخورد می‌کنند. آن‌ان برای فرار از «سنت پرستی» چنان به تاریخ فکری، فرهنگی و سنت معنوی ما بی‌اعتنا شده‌اند که متلامی گویند: از حافظ و مولوی و سعدی شعر انقلاب اسلامی بیرون نمی‌آید، شاعران انقلاب را دریابید! اما آن‌ان نمی‌دانند که شاعران انقلاب نیز، اگر به سنت شعری ما رجوع نکرده بودند نمی‌توانستند شعری متناسب با انقلاب بگویند. بریدن انقلاب از ریشه‌هایش، یعنی کاشتن آن در زمین غرب؛ هر چقدر هم که با غرب دشمن باشیم. سعید یوسف‌نیا، از شاعران انقلاب و مدیر گروه ادبیات رادیو فرهنگ، با یک روایت تاریخی، پیوند شعر انقلاب و شعر عرفانی فارسی را نشان می‌دهد. متن حاضر حاصل گفت‌وگوی ما با ایشان در ساختمان شهدای رادیو است.

### دو نگاه

نیما یوشیج قافله‌سالار جریانی می‌شود که شاعرانی مانند فروغ فرخزاد و سهراب سپهری متأثر از این جریان فضاهای دیگری را در شعر کشف می‌کنند که می‌تواند به دوره‌ی سستی و فترتی که از قرن‌های یازدهم و دوازدهم تا دوران مشروطه میان شعر عارفانه و حکیمانه و شعر معاصر به وجود آمده بود پایان دهد

### ریشه‌های شعر انقلاب و تاریخ شعر عرفانی

ما حق نداریم شعر انقلاب را جدا از سیر تاریخی شعر در ایران در نظر بگیریم، زیرا رویکرد و جایگاه شعر در قبل و بعد از انقلاب متفاوت نیست. لذا ابتدا باید ریشه‌های شعر انقلاب را که همانا تاریخ شعر عرفانی فارسی است، بررسی کنیم.

### سنایی، آغازگر شعر عرفانی

اگر نگاه مختصر و کوتاهی به سیر شعر فارسی بیندازیم متوجه می‌شویم که شعر تا قبل از سنایی غزنوی بیشتر بازی با کلمات و توصیف واقعیت‌های پیرامون شاعر و مدح و لغز و چیهستان و هجو و به‌طور کلی شامل موضوعاتی است که در شعر سبک خراسانی طرح می‌شد.

با ظهور حکیم سنایی غزنوی مسیر شعر فارسی تغییر کرد. او اولین شاعری بود که متوجه شد نسبتی تنگاتنگ و درونی بین شعر و عرفان اسلامی وجود دارد و می‌توان به اسلام، نگاهی شاعرانه و عارفانه و ژرف‌نگر داشت؛ لذا مضامین و نکته‌های عارفانه را با شعر پیوند داد و به یک انتظام تازه در شعر دست یافت که نام این انتظام تازه «شعر عرفانی» است. البته منظور این نیست که قبل از سنایی، حکمت و عرفان وجود نداشت، بلکه با شعر به هم‌زیستی نرسیده بود و در شعر جلوه‌گر نشده بود. عرفان، انقلاب در شناخت است و شعر، انقلاب در زبان؛ وقتی این دو انقلاب در کنار هم قرار می‌گیرند، تجلی‌زبانی انقلاب فکر و اندیشه رخ می‌دهد. لذا شعر در اصل و معنای حقیقی خود شعر عارفانه است و ریشه در خاک دین و آئین و معرفت دارد، که اگر نداشته باشد

نجنبیده از جا قدم می‌زند // به ظاهر خط نسخه‌ی کثرتند / به باطن همان معنی وحدتند»، یعنی سنایی، عطار، مولوی، حافظ و جامی یک حقیقتند که متکثر شده‌اند و در واقع همگی در ساحت توحید تنفس می‌کنند؛ پس می‌توان شعر تمامی این شاعران را «شعر توحیدی» نامید.

### شعر دوره‌ی مشروطه

در غوغای سیاست‌بازی‌های دوران مشروطه و در پی نهضت ترجمه و رواج مدرنیسم، جریان شعر عرفانی و هواخواهان زیادی که پیدا کرده بود پنهان می‌شود. با ترجمه‌ی اشعار و رمان‌های فرانسوی، جریان شعر مشروطه قدم به عرصه‌ی وجود می‌گذارد و تا آنجا پیش می‌رود که شاعران به این نتیجه می‌رسند که ما باید از واژگان امروزمین در شعرمان استفاده کنیم. حتی ملک‌الشعرا بهار و میرزاده‌ی عشقی از کلماتی در شعرشان استفاده می‌کنند که تازه وارد زبان ما شده بود. می‌توان گفت در این دوره، شعر متنزل می‌شود و به بیان دردها و رنج‌های مردمی که درگیر منازعات سیاسی هستند فروکاسته می‌شود و در خدمت آرمان‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قرار می‌گیرد. در آن دوره اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال) اشعاری می‌سراید که در زمان خود بسیار مورد استقبال قرار می‌گیرد ولی با مرور زمان مشخص می‌شود که آن اشعار فقط متعلق به دوره‌ی محدود و خاصی بوده است و اصطلاحاً تاریخ مصرف داشته است. یعنی شعر تبدیل به کالایی می‌شود که مورد استفاده قرار می‌گیرد و بعد از مصرف نابود می‌شود.

### نیما یوشیج، شاعر فرمالیست

نیما صرفاً شاعری نیست که فرم جدیدی را پیشنهاد کرده باشد، بلکه او با این فرم، محتوای شعر اصیل فارسی را که از سنایی غزنوی آغاز شده بود تغییر می‌دهد. او حافظ را در *افسانه* مخاطب قرار می‌دهد که: «حافظا این چه کید و دروغی است / کز زبان می و جام و ساقی است / نالی ار تا ابد باورم نیست / که بر آن عشق بازی که باقی است» و سپس می‌گوید: «من بر آن عاشقم کو زونده است». نیما تحت تأثیر شعر فرانسوی و جریانات سیاسی شعر آن دوره، به شدت به نمادپردازی روی می‌آورد و می‌توان گفت او یک شاعر «سمبولیست» است. او با این نمادها از سیاهی‌ها و زخم‌ها و دردهای جامعه سخن می‌گوید، اما اگر در اشعار او دقیق شویم خواهیم دید که این ناله‌ها و زنجوره‌ها هم چندان عمیق نیست و به نوعی یک شاعر انقلابی محسوب می‌شود. اگر هم تا حدودی از شاعران مشروطه عمیق‌تر است از این‌روست که او شاعر کلاسیک‌سرا هم بوده است و با شعر شاعران کهن ما آشنایی زیادی داشته است و یکسره از حکمت و معرفت خالی نیست. به همین سبب تا حدودی مورد اقبال قرار می‌گیرد که البته این اقبال در سطح عموم صورت نمی‌گیرد و ما کمتر کسی را می‌بینیم که اشعار نیما را از بر باشد، چون زبان شعر او همچنان زبان خراسانی است.

### فروغ و سهراب، پیونددهندگان قدیم و جدید

نیما یوشیج قافله‌سالار جریانی می‌شود که شاعرانی مانند فروغ فرخزاد و سهراب سپهری متأثر از این جریان فضاها

دیگری را در شعر کشف می‌کنند که می‌تواند به دوره‌ی سستی و فترتی که از قرن‌های یازدهم و دوازدهم تا دوران مشروطه میان شعر عارفانه و حکیمانه و شعر معاصر به‌وجود آمده بود پایان دهد. فروغ شاعری بود که عمیقاً رسالت و وظیفه‌ی شعر را درک کرد و شعرهایی سرود که به نوعی ادامه‌ی راه مولاناست. استاد مشفق کاشانی نقل می‌کند که روزی در سال‌های آخر عمر فروغ به منزل ایشان رفته و دیده است مثنوی می‌خواند، به او گفته است تو و مثنوی؟ فروغ در پاسخ گفته است که افسوس دیر متوجه شدم که این چه کتاب شکفت‌انگیز و پرراز و رمزی است. فروغ متأثر از مثنوی معنوی دو مثنوی عارفانه و بسیار تأثیرگذار *مرداب* و عاشقانه را می‌سراید، که بیتی مانند «من دگر من نیستم من نیستم / حیف از آن عمری که با من زیستم» دارد.

اما فروغ و سهراب در اقلیت قرار داشتند و کم‌تر شاعری در دهه‌ی ۳۰ و ۴۰ یافت می‌شود که ادامه‌دهنده‌ی جریان اصیل شعر عارفانه با دردها و زخم‌ها، و زبان و ساختار و بافتار و ژرف‌ساخت‌های شعر امروز باشد. فروغ و سهراب به این نکته پی بردند که شعر در ریشه و بن با عوالم حکمت و عرفان نسبت دارد و نه با عوالم دیگر. اگر پیوند شعر با این عوالم برقرار شود، طبیعتاً عوالم دیگر ذیل شعر قرار خواهند گرفت؛ یعنی اگر شاعری اهل حکمت و عرفان شود، حتماً اهل دیانت و سیاست و اخلاق و مسائل اجتماعی خواهد بود، زیرا دایره‌ی شمول شعر عرفانی و حکمی وسیع است. البته رگه‌هایی از این نگاه در اشعار اخوان ثالث، منوچهر آتش و حتی احمد شاملو هم دیده می‌شود، اما ساختار و معنای کلی شعر آن‌ها با این عوالم ارتباط برقرار نمی‌کند.

### شعر انقلاب

باید دو گونه بحث پیرامون شعر انقلاب را از هم تفکیک کرد: گاهی سخن از شعر انقلاب، سخن از شعری است که به انقلاب تعلق دارد و برخی از آن‌ها برای انقلاب سروده شده است، و گاهی سخن از شعری است که در مقطع تاریخی بعد از انقلاب سروده شده است -مانند شعر زبان یا شعر حرکت- که ممکن است هیچ نسبتی هم با انقلاب نداشته، و چه بسا ضد آن نیز باشد. بسیاری از شاعران نیز بعد از انقلاب سکوت کردند و گویا شانشان اجل از این بود که بخواهند برای انقلاب شعر بگویند! و شاید تصورشان این بود که اگر برای انقلاب شعر بگویند شعرشان تبدیل به شعار خواهد شد. در این مقطع اشعار ماندگاری برای انقلاب گفته شد که از شعار فاصله گرفت و به جوهر شعر نزدیک شد، مانند برخی اشعار مرحوم سیدحسین حسینی، قیصر امین‌پور و سلمان هراتی.

### انقلاب و تذکر به ریشه‌ها

در این دوران تمامی ارزش‌ها و ضدارزش‌ها دچار یک دگرگونی شدید می‌شوند و بسیاری از ارزش‌هایی که در حقیقت ضدارزش بودند فرو می‌ریزند و بسیاری از مفاهیمی که ضدارزش تلقی می‌شدند و در حقیقت ارزش بودند جلوه‌گر می‌شوند. انقلاب تمام شئون زندگی ما را دگرگون می‌کند و شعر نیز یکی از آن‌هاست. سخن گفتن از شعر انقلاب، سخن گفتن از یک بازگشت مقدس به اصل و



دو نگاه

شعر انقلاب همانا

جریان «خودآگاهی

دینی» شاعران است،

که یکی از جلوه‌های

مهم آن در ساحت فرم

و قالب رخ می‌دهد.

شاعران فهمیدند

چیزی که اصلاً اهمیت

ندارد فرم و حتی

وزن و موسیقی شعر

است. قبل از انقلاب

درگیری‌های فرمالیستی

میان شاعران فراوان بود

و بحث اصلی نه‌برسر

«چه گفتن»، که برسر

«چگونه گفتن» بود

ریشه است. شعر انقلاب، شعری نیست که بخواهد مفاهیم و حتی فرم‌های جدیدی را عرضه کند، بلکه احیاکننده اصول و عقایدی است که در زیر تلی از خاکستر فراموشی از یاد رفته بودند. انقلاب برای شاعرانی که در هوای انقلاب تنفس کردند یک «تذکر» بود و این تذکر سبب ظهور شاعرانی مثل علی معلم، قیصر امین‌پور، سیدحسن حسینی، سلمان هراتی و یوسف‌علی میرشکاک شد. همچنین شاعران بسیاری، جریان شعر آئینی را که از قرن سوم هجری آغاز شده بود، به‌عنوان یکی از جلوه‌های شعر انقلاب مجدداً احیا کردند و به جایگاه رفیعی رساندند.

### شعر انقلاب و پایان نزاع‌های فرمالیستی

شعر انقلاب همانا جریان «خودآگاهی دینی» شاعران است، که یکی از جلوه‌های مهم آن در ساحت فرم و قالب رخ می‌دهد. شاعران فهمیدند چیزی که اصلاً اهمیت ندارد فرم و حتی وزن و موسیقی شعر است. قبل از انقلاب درگیری‌های فرمالیستی میان شاعران فراوان بود و بحث اصلی نه‌برسر «چه گفتن»، که برسر «چگونه گفتن» بود؛ گویی که پاسخ چه گفتن از پیش مشخص بود و آن، پاسخ همیشگی جریان روشنفکری، یعنی اعتراض است، پس شعر هم باید «شعر» اعتراض باشد. دعوی شاعران، دعوی چگونه اعتراض کردن است و مثلاً شخصی مانند نیما به نمادها روی می‌آورد و پوشیده «شعار» می‌دهد و شاعر دیگری آشکار. در این دوره است که شعار به شعر نزدیک می‌شود، و شعر حقیقتی را عریان نمی‌کند. همان‌طور که گفته شد، می‌توان شعر سیاسی را هم یکی از زیرمجموعه‌های شعر حکمی و عرفانی به حساب آورد اما این به معنای سیاست‌زده شدن شعر نیست. شاعر حق دارد که در مورد اخلاق جامعه یا سیاست سیاست‌مداران اظهار نظر کند، اما باید این بیان در قالب شعر صورت گیرد و نه در قالب شعار و مشت گره‌کرده. شعر باید روح را نشانه بگیرد و نه صرفاً ذهن و اندیشه را.

اما در شعر انقلاب مهم چه گفتن است و می‌توان برای آن از تمام قالب‌ها استفاده کرد. حتی اگر وزن شعر دست‌وپای شاعر را برای بیان حرف بزرگی که می‌خواهد بزند تنگ می‌کند، آن را کنار می‌گذارد و شعر سپید می‌گوید. تمام قالب‌های کهن نیز زنده‌اند و هیچ‌کدام به گذشته تعلق ندارند و می‌توان از تمامی آن‌ها استفاده کرد. این گونه نیست که مثلاً قصیده متعلق به قرن ششم و هفتم است و امروز نمی‌توان از آن استفاده کرد، و ما امروز قصیده‌سرایان بزرگی مانند مرتضی امیری اسفندقه را در کشورمان داریم، یا رباعی‌ها و مثنوی‌های ماندگاری در این دوره سروده شده است.

یک عقیده آن است که فرم، محتوا را با خود به میدان می‌آورد، اما عقیده دیگر آن است که محتوا فرم را رقم می‌زند. فرم خودبه‌خود به وجود می‌آید و شاعر نباید در مورد آن فکر کند، وگرنه اسیر صورت می‌شود و از محتوا و سبک می‌ماند. بحث فرم با بحث سبک ارتباط زیادی دارد و سبک نیز انحراف از نرم است که البته جنبه‌های زیبایی‌شناختی و رسایی کلام در آن رعایت شده است. اگر شاعر اهل تقلید نباشد و شعر با جوهره‌ی وجودی‌اش درآمیخته باشد، هر شاعری یک فرم و یک سبک است. بسیاری از شاعران بعد از

انقلاب چنینند و خودشان یک سبک و فرم به حساب می‌آیند. برای شعر، «جان‌دار» بودن ارزش است، نه فخیم و فاخر بودن، و نه حتی زبان آن. زبان خودبه‌خود متحول می‌شود و شاعر با این تحول هم‌راهی می‌کند، و ما امروز به این نتیجه رسیده‌ایم که زبان شعر باید به زبان مردم نزدیک شود. همه‌ی مردم تقریباً به یک شکل و شیوه سخن می‌گویند و فروغ و سهراب نیز زبانشان زبان مردم بود، اما محتوایی که این ساختار را رقم زده بود متفاوت بود. حرف آن‌ها بسیار ساده بود: «کسی می‌آید/کسی که مثل هیچ‌کس نیست/ و پلک چشم‌هایم می‌پرد/ و کفش‌هایم می‌جفت می‌شوند/ و کور شوم اگر دروغ بگویم». حتی ممکن است زبان شعر بسیار آرکائیک باشد، مانند زبان حیدر یغما، کارگر خشت‌مال و بی‌سواد نیشابوری: «من یکی کارگر بیل به‌دستم، بر من/ نام شاعر مگذارید و حرامم مکنید». او به این درجه رسیده بود که شأن کارگری را بسیار بالاتر از شاعری می‌دانست، چراکه رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) دست کارگر را بوسید، و نه دست شاعر را. در یک نگاه کلان حتی خود شعر نیز اهمیت ندارد، بلکه تأثیری که شعر بر مخاطب می‌گذارد و تغییری که در نگاه او به عالم ایجاد می‌کند مهم است، و اگر تأثیرگذار نباشد، زیباترین شعرهای عالم هم تبدیل به عروسک‌هایی می‌شوند که زنده نیستند و زاینده‌گی ندارند.

### شعر انقلاب، حکایت روح زمان

بعد از انقلاب، جنگ پیش آمد و «شعر دفاع مقدس» متولد شد. در این شعر مفاهیمی که با انقلاب رخ نشان داده بود ولی در شعر ما ریشه ندوانده بود، مانند شهادت و ایثار، به‌وضوح جلوه‌گر شد و به رشد جریان شعر انقلاب کمک شایانی کرد، تا جایی که اکنون نمی‌توان بین شعر انقلاب و شعر دفاع مقدس قائل به انفکاک بود. اما داستان به همین جا ختم نمی‌شود و شعر پایداری، شعر مقاومت، شعر بیداری اسلامی و... می‌تواند ذیل جریان شعر اصیل فارسی قرار بگیرد. تاریخ شعر، روح تاریخ را به تصویر می‌کشد، زیرا که شعر جان است و تاریخ جسم. جسم خاک می‌شود و روح باقی می‌ماند و لذا شعر می‌ماند و تاریخ می‌رود. شعر از جنس روح است و به‌همین سبب واژه‌ها در شعر از جنس سکوتند و به‌قول بیدل: «از قماش خامشی بیدل دکانی چیده‌ام/ هرچه غیر از خودفروشی‌ها بود باب من است». در دل تاریخ صوری یک تاریخ روحانی جریان دارد که همانا تاریخ شعر است. ■

### دو نگاه

جسم خاک می‌شود و روح باقی می‌ماند و لذا شعر می‌ماند و تاریخ می‌رود. شعر از جنس روح است و به‌همین سبب واژه‌ها در شعر از جنس سکوتند و به‌قول بیدل: «از قماش خامشی بیدل دکانی چیده‌ام/ هرچه غیر از خودفروشی‌ها بود باب من است». در دل تاریخ روحانی جریان دارد که همانا تاریخ شعر است